

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

لنگ کردن از خارج گود؟

می گویند شما خارج گود نشسته اید و دستور «لنگش کن!» صادر می کنید. ما می گوئیم که شما اگر در این کار اولویت و حق سبق دارید کی جلوتان را گرفته است؟ مگر نه اینکه اگر نیمی تان در داخل کشور به فلج دائم دچار آمده نیم دیگر و پر غوغاترزان که در خارج تشریف دارد - اتفاقاً نشسته در کنار ما و در خارج از گود - ظاهراً مشغول تماشای «گود» است و در واقع دائماً دستورات روزانه و هفتگی و ماهانه صادر می کند؟ این چگونه یک بام و دو هوائی است؟ آن هم با این همه تفاوت در امکانات. ما هنوز یک سالن برای گرد هم آمدن در اختیار نداریم اما شما مرتب اتاق فکر راه می اندازید و در سالن های عریض و طویل در حال تشکیل کنفرانس و کنگره و جلسه هستید، شما برنامه های رسانه های بین المللی را با وساطت یا کمک لابی های جمهوری اسلامی تصرف کرده، و تلویزیون تان را هم، به قول خودتان، به مبارکی - ماه رمضان در همین «خارج گود» براه انداخته اید...

esmail@nooriala.com

وضعیت خطرناک کنونی کشورمان باعث شده سخنانی که من هشت سال است تکرار کرده ام از یکسو گوش شنوا پیدا کنند و، از سوی دیگر، مخالفت برخی از صاحبان «گوش هائی ظاهراً شنوا» را برانگیخته و موجب تولید مقداری شعار جذاب (از لحاظ زیباشناسی ملی گرایانه) اما بی منطق (از لحاظ فقدان ساختار منسجم اندیشه مبتنی بر شواهد عینی و واقعی) شوند که به انکار نظراتی که در چند هفته گذشته ارائه داده ام می پردازند. این هفته لازم می دانم، بدون اشاره به مطلبی معین و نوطسندۀ ای خاص، به برخی از اصلی ترین گزاره های بنیادین این بحث ها اشاره نموده و چند و چون ایرادات وارده بر آنها را ارزیابی کنم تا لاقلاً از جانب خود و در برابر خوانندگانم مبتلا به مبهم گوئی و اعوجاج نباشم.

1. من اعتقاد دارم که در ساحت زندگی سیاسی کشورها، همیشه اصلاحات از ساختارشکنی های قهرآمیز بهتر است؛ با این تبصره که «البته اگر امکان اصلاحات وجود داشته باشد!»

2. تجربه دو دهه اخیر ایران (که طی آن فکر اعمال اصلاحات اجتماعی - سیاسی در راستای دموکراتیزه کردن سیستم سیاسی کشور مطرح شده) نشان می دهد که رژیم ایدئولوژیک - مذهبی حاکم بر ایران فاقد ابزارهای لازم برای روز آمد شدن، و انعطاف پذیری کافی برای تن دادن به اصلاحات، است و، در نتیجه، کوشش در راستای اعمال اصلاحات، صرفاً و در بلند مدت، و خواسته و ناخواسته، مبدل به وسیله ای برای حفظ و استمرار رژیم غیردموکراتیک می شود که بنیادش بر مقاومت در برابر انسانی شدن فضای زندگی مردمان و تحمیل نگرشی فسیلی و ناپهنگام بر آنان است.

3. «فقدان آینده نگری» و یا، بهتر است بگویم «وجود مزمن معوج بینی آینده»، اتکاء بر اصل «هر آن کس که دندان دهد نان دهد»، بنیاد گرفتگی بر نوعی مهدویت عقب مانده، خرافاتی و گذشته نگر و، در نتیجه همه این شرایط، دورتر از نوک دماغ خود را ندیدن، موجب شده که منفعت برندگان از وضع موجود خود را از یکسو آسیب ناپذیر دیده و، از سوی دیگر، قبول هرگونه اصلاحات را نوعی عقب نشینی ناشی از ضعف بدانند و پذیرش توصیه های «اصلاحات» را تن دادن به نابودی خود تلقی کرده و به آن تن ندهند. در واقع، تحت این شرایط، رژیم مذهبی حاکم بر ایران حکم اتوبوس بی کلاچ و دنده و ترمزی را

دارد که در سرراشویی فرو افتاده و پایانی جز متلاشی شدن بر صخره های واقعیت برای آن متصور نیست. آنچه در یک ساله گذشته پیش آمده جز اینکه گفتم هیچ برداشت دیگری را به ذهن متبادر نمی سازد.

4. برای مسافران این اتوبوس البته که چه خوب بود اگر نشستگان در پشت فرمان متوجه وضع خطرناک خود می شدند، سر عقل می آمدند، برای حفظ خود هم شده به تعدیل های اصلاحی روی آورده و لاقلاً اجازه می دادند که تجربه هشت ساله ناکام اصلاحات دوم خردادی تکرار شود. اما فرمان اتوبوس بی ترمز این رژیم سال ها است که به دست دیوانگانی افتاده که لحظاتی قبل از بستری شدن در تیمارستان توانسته اند رژیم فربه و ثروتمند پادشاهی را ساقط کرده و خود بجای سرکردگان آن رژیم بنشینند. برآستی چه کس می تواند منکر آن شود که اعلام پیروزی مهندس موسوی در انتخابات سال پیش می توانست عمر رژیم را لاقلاً برای چندین و چند سال بیمه کرده و مردم را تا مدت ها دلخوش و امیدوار کند؟ اما روشن است که ترس آنان نه از مهندس موسوی است، و نه از گمان اینکه که مبادا او و همراهانش از امام و انقلاب و رژیم و قانون اساسی اش بریده و تبدیل به عاملان «دشمن بیگانه» شده باشند. ترس آنان از خود «اصلاحات» است که همواره آن را پدیده ای ضد تسلط تغییرناپذیر ایجابات مذهب دانسته، تا جایی که می شده در راهش سنگ انداخته، و اکنون هم مصمم هستند که دیگر به آن تن ندهند. برآستی از یک مشیت مجنون عمامه به سر و سردار پاسدار مفتخوار و بی سواد چه توقع دیگری می توان داشت؟ روانشناسی مورد نظر اینان بر پایه اعتقاد به کارائی ارهاب و ارعاب، و جامعه شناسی قابل درک شان بر اصل سرکوب و شکنجه و تجاوز استوار است. از این لاشعوران چگونه می توان توقع انعطاف و عقل را داشت؟ آن هم در زمانه ای که عاقلانشان (که - مثلاً - رفسنجانی و بیت امام شان باشند) مجبورند برای حفظ جان و مال خود دائماً به نعل و به میخ بزنند و چو بید بر سر ایمان خویش بلرزند؛ چه رسد به کسانی که گاهی ممکن است در دور دست آفاق ذهن شان فکر و آرزوی «تغییر رژیم» همچون شهابی ثاقب کمانه کند؟!

5. آنان که صحبت از «جنبش» و «رهبران جنبش» می کنند و معتقدند که در داخل کشور هسته های مقاومت و مبارزه بر حول این رهبری بوجود آمده و «اوضاع بر وفق مراد پیش می رود» یا خوش خیال اند و یا از فکر کردن به فردای نبودن حکومت اسلامی دچار اضطراب می شوند. آنها، در حالی که مشغول فریب دادن خویش اند، بلند بلند حرف می زنند تا دیگران هم بشنوند و در اضطراب آنان شریک شوند. در این سی ساله، با وجود پول بی حساب نفت و دولت های ریخت و پاشگر بی مغز، بسیاری کسانی که به آلف و علوفی رسیده اند و می اندیشند که اگر این رژیم فرو ریزد آنان نیز منافعشان را از دست خواهند داد. در جمع این «گروه حاشیه ای» و «ریزه خوار سفرهء مجنونان در قدرت نشسته» نویسنده و شاعر و فیلمساز و فیلسوف و استاد دانشگاه هم هست و صدای همین ها است که این روزها سخت بلند شده و می رود تا با بوق های رسانه ای سبز و زرد و غیره شان گوش ها را کر کند.

6. و در این میان جرم ما تنها و تنها آن است که می گوئیم این حکومت اصلاح پذیر نیست، گردانندگانش هیچ امکانی برای اصلاح شدن ندارند و باید تا اتوبوس به ته دره نرسیده فرمان را از دست آنها گرفت و، بهر صورت شده، این وسیله بی ترمز را متوقف ساخت. بخاطر این جرم است که اینجا و آنجا

ما را «سرنگونی طلب» می خوانند حال آنکه ما خود را «انحلال طلب» می دانیم و لازمه رسیدن به انحلال حکومت اسلامی را لزوماً در سرنگونی و فروپاشی اتوبوسی که بر آن سوارند نمی دانیم. و البته به این نیز واقفیم که برای منتقدان ما، طبعاً، «انحلال» همان «سرنگونی» معنا می دهد، چرا که در هر حال در «فردای انحلال» نیز چیزی بنام حکومت اسلامی نمی تواند وجود داشته باشد و آنان درست از همین می ترسند و فرصت پرداختن به چگونگی این «پایان» را ندارند.

7. اما برآستی کدام عاقلی است که تحول تدریجی را بر تغییر ناگهانی ترجیح ندهد؟ و اگر گام برداشتن بی شتاب همگانی بر مسیری به سوی آزادی و دموکراسی صورت گیرد خواستار دیدن مردم در سنگلاخ بیابان شود؟ کیست که از تصور اینکه می توان به روزی امیدوار بود که حکومت اسلامی تن به انجام انتخاباتی آزاد داده و با تغییر قانون اساسی اش موافقت کرده شادمان نشود؟ اما چه کس توانسته است علامتی را در این راستا نشان ما دهد تا ما نیز به این آب نبات چوبی خوش بینی دل خوش کنیم؟

8. در عین حال، آنان که از فردای بی حکومت اسلامی می هراسند اصلاً با این فکر مخالف اند که

کسی به فکر ایجاد «آلترناتیو» ی برای این حکومت باشد. چرا؟ زیرا هر بچه دبستانی نیز می داند که فقدان یک «دستگاه جایگزین» استمرار عمر هر سیستم ناکارآمدی را تضمین می کند. برای آنان «آلترناتیو مطلوب» آن مجمع معتدلی است که در داخل کشور و از دل «رهبری جنبش» (نام مستعار آقایان موسوی و کروبی و اطرافیانشان) همراه با وفاداری به ساختار و قانون اساسی کنونی بیرون آید و لحظه ای از «یاد عزیز امام راحل» غافل نشود. در واقع نام امام، عکس امام، خاطره امام، و هیبت امام همچون تیرکی نامرئی است که این ساختمان نیمه ویران را سرپا نگه داشته و عبور از خود را برای کسی که از فردای بی حکومت اسلامی می هراسد ناممکن ساخته است. برای هراسندگان، آلترناتیوی مقبول است که بند نافش به زهدان امام راحل وصل باشد. این اوست که سخن اش برهان قاطع و فصل الخطاب محسوب می شود و قوانین و مقررات کوچک و بزرگ در برابرش رنگ می بازند. از نظر این هراسندگان، بی اتصال به امام، هرگونه آلترناتیوی ماهیتی سرنگونی طلب و، در نتیجه، خطرناک و طرد شدنی دارد.

9. اما در سیستمی که آتش همه ناکارآمدی ها، تبعیض ها، جنایت ها و خبثات هایش از گور همین امام راحل و حکومت مذهبی - ایدئولوژیک او بر می خیزد، چگونه می توان بدون اندیشیدن به یک «آلترناتیو سکولار» اساساً به «آلترناتیو» اندیشید؟ «تاریکی» آلترناتیو «روشن» خود را از درون خود می زاید و بر فرق آسمان می نشاند. حکومت مذهبی نیز خود آفریننده و پر و بال دهنده به آلترناتیو سکولار خویشان است. آنان که از فردای بی حکومت اسلامی می هراسند ناگزیر از فکر به همین آلترناتیو است که مضطرب می شوند و، در نتیجه، حرکت کردن تدریجی در زیر سایه هدایت «رهبران مذهب زده جنبش» را توصیه می کنند.

10. همچنین روشن است که وقتی یک «آلترناتیو اسلامی»، عاشق امام، و وفادار به قانون اساسی فعلی حکومت اسلامی، در داخل کشور امکان نفس کشیدن نداشته و پای رهبران جنبش هم که ساکن داخل کشورند تا آن حد بلند که مجبور باشند بیشتر در مقام ناصح گردانندگان رژیم فعلی عمل کنند تا رقبای آنها، آنگاه امکان پا گرفتن یک آلترناتیو سکولار در داخل کشور سخت ناممکن است. در این

زمینه ادعای ما آن است که در داخل کشور مبارزان سکولار بیشترین اعضای جنبش سبز را تشکیل می دهند اما در گذشته قادر نبوده و در آینده نیز قادر نخواهند بود رهبران خاص خود را انتخاب کرده و زیر پرچم آنها به ساختن یک آلترناتیو سکولار بپردازند. در نتیجه، شرایط حکم می کند که «این» آلترناتیو (و نه آلترناتیوی که هراسندگان از فردای بی حکومت اسلامی در نظر دارند) در «خارج از کشور» بوجود آید. و درست به همین دلیل روشن است که «هراسندگان» بشدت با شکل گیری تشکلات سکولار در خارج کشور مخالف اند و با استدلال هائی سخیف می کوشند نشان دهند که چنین کوششی یا بی حاصل است و یا به کل مبارزات داخل کشور لطمه می زند. اما برآستی، اگر کوشش های ما در این مسیر و با این هدف بی حاصل است دلیل اضطراب شتابناک این «هراسندگان حرفه ای» از چیست؟ چرا نمی گذارند ما خوشخیالان، در ساحل امن خارج کشور به کوبیدن آب در هاون مشغول باشیم؟ و، از سوی دیگر، توضیح نمی دهند که چرا چنین کوشش های بی حاصلی می توانند به مبارزات داخل کشور آسیب برسانند؟ ما اما دلیل این نظر را می دانیم: آیا نه این که، با وجود یک چنین آلترناتیوی، «رهبران جنبش» وادار می شوند تا مواضع روشن تر و رادیکال تری اتخاذ کنند و جلوی معامله گری های احتمالی آینده آنان با رژیم (که امید اصلی «هراستدگان» به آن بسته است) گرفته شود؟ آیا نه اینکه این چنین جایگزینی (که از هم اکنون روشن است که جز بر پایه تعهد به اعلامیه حقوق بشر برای آزادی و دموکراسی نمی خواهد و نمی تواند پا بگیرد) دارای چنان روشنائی خیره کننده ای خواهد بود که رنگ باختگی «رهبری مذهبی جنبش در داخل کشور» را بلافاصله آشکار خواهد ساخت؟

11. می گویند شما خارج گود نشسته اید و دستور «لنگش کن!» صادر می کنید. ما می گوئیم که شما اگر در این کار اولویت و حق سبق دارید کی جلوتان را گرفته است؟ مگر نه اینکه اگر نیمی تان در داخل کشور به فلج دائم دچار آمده نیم دیگر و پر غوغاترتان که در خارج تشریف دارد - اتفاقاً نشسته در کنار ما و در خارج از گود - ظاهراً مشغول تماشای «گود» است و در واقع دائماً دستورات روزانه و هفتگی و ماهانه صادر می کند؟ این چگونه یک بام و دو هوائی است؟ آن هم با این همه تفاوت در امکانات. ما هنوز یک سالن برای گرد هم آمدن در اختیار نداریم اما شما مرتب اتاق فکر راه می اندازید و در سالن های عریض و طویل در حال تشکیل کنفرانس و کنگره و جلسه هستید، شما برنامه های رسانه های بین المللی را با وساطت یا کمک لابی های جمهوری اسلامی تصرف کرده، و تلویزیون تان را هم، به قول خودتان، به مبارکی ماه رمضان در همین «خارج گود» براه انداخته اید و بوی آن می آید که رسانه های پر قدرت دیگری هم که به رنگ شما - البته کمی پر رنگ تر یا کم رنگ تر - باشند بزودی براه افتند. در این میان آیا این فقط ما سکولارهاییم که حق نداریم «اطاق فکر» داشته باشیم، و دستمان باید از ظهور روزانه در رسانه های بین المللی کوتاه باشد، و نتوانیم در هر دانشگاه و کنفرانس و سمینار و مجمعی سخن بگوئیم؟ آیا فقط مائیم که از کنار گود فرمان «لنگش کن!» صادر می کنیم اما شما، در کره ماه و مریخ هم که تلویزیون بزنید، همچنان داخل گود مشغول کشتی گیری هستید؟

12. می گویند کمک خارج کشوری ها خوب است اما این کمک باید در حد حمایت از «رهبری جنبش در داخل کشور» باشد. می گوئیم شما اگر در میان «گود داخل کشور» ایستاده اید به «گود خارج

کشور» چه کار دارید و بچه دلیل برای ما فرمان «لنگش کن، اما آن طور که من می گویم» صادر می کنید؟ براستی شما از ما می خواهید که از چه حمایت کنیم؟ از اینکه قرار است مردم را به دوران طلایی امام راحل برگردانند؟ از اینکه دائماً بر تردید ناپذیری مشروعیت قانون اساسی فعلی تأکید می کنند و از آن طنابی می سازند تا بتوانند بی هیچ آسیبی بر بام حکومتی که از دست داده اند برآیند؟ از اینکه مردم به جان آمده و مبارز را دعوت می کنند تا در ماه «مبارک» رمضان دست به دعا بردارند و دعاهاشان را متوجه گشایش اوضاع کنند و از خداوند رحمان بخواهند که «قلب قلوب» کند و از سنگ شدگی دل های حاکمان بکاهد؟ براستی رهبران شما کدام تک قدم را به سوی خواست های سکولار برداشته اند که شما از ما توقع حمایت دارید؟ مگر نه این است که وقتی صحبت از استقلال روحانیت را به میان می کشند، چند خط آن طرف تر، توضیح می دهند که منظورشان عدم دخالت حکومت در کار روحانیت است و نه برعکس؟ یعنی حکومت باید روحانیت را به حال خود رها کند تا در همهء امور مملکت دخالت کند، چرا که «روحانیت همواره پناهگاه مردم در مقابل ظلم بوده است»! چگونه از ما می خواهید تا از رهبرانی حمایت کنیم که هنوز می خواهند با اهرم «روحانیت راستین» حکومت را جابجا کنند و از این هراس دارند که در سکوت روحانیتی که سال ها است به مفتخوری از خزانهء نفت عادت کرده، مردم خود سر رشتهء کارها را به دست گرفته و دیگر باره به خیابان ها آمده و «شعارهای ساختارشکن» بدهند؟

13. بله؛ مشکل اصلی شما با «ساختارشکنی» است، همان که نام دیگر خواستاری حکومتی سکولار برای ایران است و تنها بر فراز ویرانه های باز مانده از حکمت مذهبی - ایدئولوژیک کنونی سر بر می آورد. اعتقاد ما این است که تا این «آلترناتیو سکولار مبتنی بر اعلامیهء حقوق بشر در خارج از کشور» بوجود نیاید هیچ امیدی نمی توان به فرا رسیدن روزی بست که در ایران ما حکومت دینکاران دود شده و به آسمان رفته باشد. شما دقیقاً از چنین روزی می ترسید و ما به سودای همین روز دلخوشیم؛ روزی که منشاء اصلی تبعیض ها فرو مرده باشد، دیوارهای زندان های سیاسی فرو ریخته باشد، زن و مرد همگونی و تساوی بین خویش را باز یافته باشند، و شادی و شادمانی به سرزمین غمرزدهء ما بازگشته باشد. شما هم اگر از چنان روزی نمی هراسید همین امروز باید برای چارهء فرداتان فکری کنید.

14. باری متأسفانه، جمعه گرده این هفته مجال بازگشتن به بحث «ضرورت اتحاد سکولارها» را

ندارد. پس، به همین اندک اکتفا می کنم که آلترناتیو سکولار آرزوئی ما تنها از دل تشکیلات وسیع و قابل اعتماد سکولارها بیرون می آید و هر آن مدعی سکولاری که در این ساحت دست به موازی سازی و دوباره کاری زند و بکوشد تا، به بهانه های اندک و واهی، حکایت «ما» و «آنها» براه اندازد، چه بخواهد و چه نه، همسایهء و همنشین این «هراسندگان غوغائی» است و در راستای منافع آنان قدم بر می دارد.

برگرفته از سایت «سکولاریسم نو»:

<https://newsecul.ipower.com/index.htm>

آدرس فیلتر شکن سایت شخصی نوری علا:

<https://puyeshga.ipower.com/Esmail.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نور علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com